

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حکمت اصول سیاسی اسلام

ترجمہ و تفسیر فرمان علی (ع) بہ مالک اشتر

محمد تقی جعفری

فهرست مطالب

مقدمه	۱۴
فصل اول- تعریف سیاست و اهمیت آن از نظر اسلام	۴۷
بحث یکم: مقدمه‌ای بر تعریف سیاست و اهمیت آن از دیدگاه اسلام	۴۷
بحث دوم: تعریف اجمالی سیاست	۴۹
بحث سوّم: نظری بر تاریخ سیاسی و تحقیق در مسائل اساسی آن	۵۰
بحث چهارم: نظری بر تألیفات و تحقیقات مسلمانان در مسائل سیاسی	۵۳
بحث پنجم: دلایل اثبات عدم تقلید فلسفه‌های سیاسی از طرز تفکرات یونانی	۶۰
بحث ششم: آیا فرمان مبارک علی بن ابیطالب (ع) به مالک اشتر برای اداره یک جامعه انسانی دارای محتویات غیرعملی است؟	۶۳
بحث هفتم: پنجاه درد بی درمان به عنوان از نمونه‌ای از ناتوانی سیاست‌ها و سیاستمداران معمولی از مدیریت حیات معقول انسان‌ها	۶۵
فصل دوم- ضرورت اشتراک همه افراد جامعه در تنظیم حیات اجتماعی خود و مدیریت آن از دیدگاه اسلام	۱۰۰
بحث یکم: ضرورت اشتراک همه افراد جامعه در تنظیم حیات اجتماعی	۹۳
فصل سوّم- مبادی تحقیق در فرمان مبارک	۱۰۷
بحث یکم: یک مقایسه اجمالی میان فرمان مبارک و سایر فرمان‌های سیاسی	۱۰۷
بحث دوّم: یک مقایسه اجمالی میان فرمان مبارک و اعلامیه جهانی حقوق بشر	۱۰۹
بحث سوّم: هدف از اجرای فرمان مبارک	۱۱۱
بحث چهارم: دو مبنای عمده مواد منشورها	۱۱۶
بحث پنجم: یک معرفی مختصر درباره صادرکننده فرمان مبارک	۱۱۷
بحث ششم: تعریف مختصر درباره مالک بن الحارث الاشتر	۱۱۸
فصل چهارم- دستور مؤکد امام به «خودسازی» مالک اشتر	۱۲۳
دستور ۱- «أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ» «تقوای الهی را پیشه کند»	۱۳۲
بحث یکم: توضیحی درباره تقوی و تقوای سیاسی	۱۳۳
بحث دوم: تقوای سیاسی یک تکاپوی اضافه بر تقوای شخصی است	۱۳۴
بحث سوم: حالت جامعه‌ای که از فرهنگ پویای سازنده و تقوای سیاسی اسلام برخوردار است	۱۳۷
بحث چهارم: آیا با فرض تضاد حاکم در درون آدمیان امکان آن هست که مردم بتوانند حیات فردی و اجتماعی خود را با حاکمیت خرد اداره کنند؟	۱۳۹
بحث پنجم: تقوای سیاسی چه معنا دارد؟	۱۴۲
بحث ششم: تقوای منش‌های اجتماعی دیگر و ملازمه آن با تقوای سیاسی زمامدار	۱۴۴
بحث هفتم: اساسی‌ترین عامل تقوی که برای همه مدیریت‌ها لازم است	۱۴۶
دستور ۲- «وَأِطَاعَةُ رِطَائِعِهِ» «اطاعت خداوندی را بر همه چیز مقدم بدارد»	۱۴۸
بحثی مشروح در ارتباط ماده و معنی در تفسیر اطاعت خداوندی	۱۵۲
تصویر دنیا، ماده و مادیات از دیدگاه امیرالمؤمنین (ع)	۱۶۹
دستور ۳- «تبعیت از اوامر خداوندی در قرآنش»	۱۸۳
دستور ۴- «یاری کند خدا را»	۱۸۴
دستور ۵- جلو شهوات و طغیان‌گری‌های نفس خود را بگیرد	۱۸۵
هشدار جدی به مالک درباره وجدان حساس تاریخ	۱۸۷

- دستور ۶- بهترین ذخیره را برای خود ذخیره عمل صالح تلقی کند. ۱۹۳.....
- دستور ۷- مالک خویشتن باش. ۱۹۴.....
- دستور ۸- رحمت و محبت و لطف بر مردم جامعه را با قلبیت دریافت کن. ۱۹۷.....
- دستور ۹- هرگز مگو امیر شده‌ام و هرگونه امر کنم باید اطاعت شوم! ۲۰۰.....
- دستور ۱۰- با توجه به عظمت خداوندی گردنکشی‌هایت را مهار و عقل غائب شده‌ات را به مغزت برگردان. ۲۰۱.....
- دستور ۱۱- هرگز در صدد تشبه به عظمت خداوندی مباش. ۲۰۲.....
- دستور ۱۲- با هیچ کس و به هیچ وجه برخلاف انصاف و عدالت رفتار مکن زیرا خدا دشمن ستمکاران است. ۲۰۳.....
- دستور ۱۳- از علماء علم را، و از حکماء حکمت را دریاب. ۲۰۶.....
- دستور ۱۴- بهترین اوقات را برای حفظ ارتباط با خدا نگهدار. ۲۰۸.....
- دستور ۱۵- پرهیز از خودپسندی که اساسی‌ترین وسیله نفوذ شیطان در درون آدمی است. ۲۱۱.....
- فصل پنجم- صفات کمالیه انسانی زمامدار اسلامی. ۲۱۳.....
- یک- زمامدار اسلامی باید رحمت و محبت و لطف را از اعماق قلب خود برای رعیت دریافت کند. ۲۱۳.....
- دو- برخوردار ساختن مردم از عفو و اغماض در مواردی که امکان دارد. ۲۱۳.....
- سه- محبوب‌ترین امور در نزد زمامدار اسلامی باید اجرای حق و عدالت و رضایت افراد جامعه باشد. ۲۱۷.....
- چهار- مقدم‌ترین مردم در نزد زمامدار اسلامی کسانی باید باشند که حق را حتی در تلخ‌ترین حالات آن، گویاتر از دیگران گوشزد می‌کنند. ۲۲۰.....
- پنج- زمامدار اسلامی از درون مردم، عقده هرگونه کینه را باید باز کند. ۲۲۲.....
- شش- زمامدار اسلامی باید عوامل حسن ظن بر رعیت را به وجود بیاورد. ۲۲۳.....
- هفت- زمامدار اسلامی نباید از مردم عیب‌جویی کند، باید اشخاص عیب‌جو را از خود دور کند. ۲۲۷.....
- هشت- هر چه که برای زمامدار آشکار نشده است باید خود را به آن بی‌توجه نشان بدهد. ۲۲۸.....
- نُه- زمامدار هرگز نباید سخن چین را تصدیق کند. ۲۲۹.....
- ده- زمامدار اسلامی در عمل به عهد خود با خدا، بدون استعانت از خدا موفق نخواهد گشت. ۲۲۹.....
- یازده- زمامدار اسلامی هرگز نباید از عفو و اغماضی که کرده است پشیمان شود. ۲۳۰.....
- دوازده- زمامدار هرگز نباید به کیفری که داده است شادمان گردد. ۲۳۳.....
- سیزده- زمامدار هرگز نباید شتاب در غضب کند. ۲۳۵.....
- چهارده- زمامدار نباید اشخاص بخیل و ترسو و طمعکار را در مشورت دخالت دهد. ۲۳۶.....
- پانزده- هرگز نباید انسان‌های نیکوکار و بدکار در نزد زمامدار یکسان باشند. ۲۳۷.....
- شانزده- زمامدار اسلامی نباید سنت‌هایی را که موجب اصلاح و هماهنگی معقول مردم جامعه بوده و مردم به آن‌ها عمل نموده‌اند، بشکند. ۲۴۰.....
- هفده- وظایفی که زمامدار اسلامی باید به طور مستقیم آن‌ها را به جای بیاورد. ۲۴۵.....
- هیجده- برآوردن احتیاجات مردم در اسرع اوقات. ۲۴۶.....
- نوزده- کار هر روز باید در همان روز انجام شود. ۲۴۷.....
- بیست- زمامدار باید مقداری از بهترین اوقات شبانه روزی خود را برای ارتباط با خدا اختصاص بدهد. ۲۹۰.....
- بیست و یک- وظایفی که زمامدار برای رسیدن به مقام والای اخلاص باید بدون کمترین نقص انجام بدهد. ۲۵۰.....
- بیست و دو- زمامدار اسلامی در عبادات دسته جمعی باید حد اعتدال را رعایت کند. ۲۵۰.....
- بیست و سه- زمامدار نباید خود را از مردم دور و پوشیده نگه بدارد. ۲۵۱.....
- بیست و چهار- زمامدار اسلامی باید از مقدم داشتن اقوام و بستگانش بر دیگران جداً خودداری نماید. ۲۵۶.....
- بیست و پنج- زمامدار موظف است استیضاح از خود را قانونی دانسته و به پاسخ دادن یا قبول خطا حاضر شود. ۲۶۰.....

بیست و شش - زمامدار اسلامی به طور حتم باید از خونریزی نامشروع پرهیز کند.	۲۶۲
بیست و هفت - زمامدار اسلامی برای احسانی که به مردم کرده نباید منت بگذارد.	۲۶۶
بیست و هشت - تخلف از وعده برای زمامدار سایر متصدیان شدیداً ممنوع است.	۲۶۷
بیست و نه - زمامدار اسلامی نباید در امور، پیش از رسیدن موقع شتابزده باشد.	۲۶۸
سی - زمامدار نباید به جای کشف حقیقت و پذیرش آن در مبهمات به لجاجت پردازد.	۳۱۵
سی و یک - زمامدار نباید موقعی که حقیقت آشکار شد در پذیرش و اقدام به آن، سستی کند.	۳۱۶
سی و دو - زمامدار نباید در مواردی که همه مردم مساویند خود را مقدم بدارد.	۲۷۰
سی و سه - زمامدار هرگز نباید در امری که مسئولیت دارد خود را به غفلت بزند.	۲۷۱
سی و چهار - زمامدار باید باد بینی و تندى هیبت و هجوم دست و زبان خود را مهار کند.	۲۷۱
سی و پنج - زمامدار اسلامی موظف است همواره از حکومت‌های عادلانه‌ای که پیش از او بوده‌اند درس‌ها بیاموزد.	۲۷۴
فصل ششم - شرایط فقهی زمامدار از دیدگاه اسلام	۲۷۹
فصل هفتم - توضیحی درباره حاکمیت خداوندی و سازگاری آن با حکومت مردم بر مردم	۲۸۹
بحث اول: توضیحی درباره حاکمیت خداوندی و سازگاری آن با حکومت مردم بر مردم	۲۹۸
بحث دوم: حاکمیت خداوندی یعنی چه؟	۲۹۴
بحث سوم: نظریه افلاطون و ژان ژاک روسو در شرایط حکومت و قانون و تفاوت میان آن دو	۲۹۸
بحث چهارم: حکومت مردم بر مردم مانند حکومت روح تصفیه شده بر صفات و فعالیت‌های انسانی است	۳۰۳
بحث پنجم: جماعت و شوری	۳۰۵
بحث ششم: سند و دلیل اصالت مشورت	۳۰۹
بحث هفتم: موضوع مشورت در اسلام چیست؟	۳۱۱
بحث هشتم: زمامداری و حکومت جبری طبیعی و زمامداری و حکومت انسانی - الهی	۳۱۴
بحث نهم: مدیریت و حاکمیت درونی انسان بر سه نوع عمده تقسیم می‌گردد:	۳۱۵
بحث دهم: تطبیق مدیریت‌های سه گانه بر حکومت و زمامداری در اجتماعات	۳۱۶
فصل هشتم - تساوی مردم جامعه در فرمان مبارک امیرالمؤمنین(ع)	۳۱۹
بحث یکم: کلماتی که دلالت بر تساوی مردم جامعه در برابر دستورات فرمان دارد.	۳۱۹
بحث دوم: انسان به‌طور کلی در فرمان مبارک	۳۲۷
اقسام شخصیت انسانی در اسلام	۳۳۱
حیات در رابطه با خدا	۳۴۸
ترتیب درجات انسان‌ها در برخورداری از حق کرامت و شرف انسانی	۳۵۶
حق کرامت بالاتر از حقوق و داخل در منطقه حکم است	۳۶۱
معنای آزادی و اقسام آن و معنای اختیار	۳۶۲
حق آزادی و حق اختیار	۳۶۴
حق آزادی در اسلام	۳۶۵
۱- آزادی عقیده	۳۶۵
۲- آزادی اندیشه	۳۷۳
۳- آزادی بیان و تبلیغ	۳۷۵
۴- آزادی رفتار	۳۸۸
۵- آزادی سیاسی	۳۹۲
فصل نهم - رابطه زمامدار اسلامی با مردم جامعه	۳۹۳

- ۳۹۳..... بحث یکم: رابطه زمامدار اسلامی با مردم جامعه
- ۳۹۵..... بحث دوم: عالی‌ترین رابطه میان زمامدار و مردم جامعه
- ۳۹۵..... بحث سوم: گسترش و استقرار عدالت در همه جامعه و بروز مودت مردم شهرها درباره زمامداران
- ۳۹۸..... بحث چهارم: رشد و کمال تقوای سیاسی زمامدار بدون آمادگی مردم جامعه
- ۴۰۱..... دلتنگی زمامدار از سستی مردم
- ۴۰۲..... آن‌جا که عظمت زمامدار فوق قدرت و ابعاد مغزی و روحی مردم جامعه است
- ۴۰۳..... بحث پنجم: شعور سیاسی و رشد فرهنگی جامعه بدون رشد کمال و تقوای سیاسی زمامدار و بالعکس
- ۴۰۴..... بحث ششم: تأثیر و تأثر رشد و تکامل فرهنگی و سیاسی مابین زمامداران و مردم جامعه
- ۴۰۷..... فصل دهم - طبقات مردم در جامعه (نهادهای سازمانها)
- ۴۰۸..... بحث یکم: همه این طبقات (سازمانها و نهادهای) یک جنبه الهی دارند
- ۴۱۲..... بحث دوم: توضیحی درباره معنای طبقات مردم در جامعه به اصطلاح سیاسی آن
- ۴۱۲..... بحث سوم: کمیت معینی برای طبقات مردم در جامعه وجود ندارد
- ۴۱۳..... بحث چهارم: کیفیت معینی برای طبقات مردم در جامعه وجود ندارد
- ۴۱۴..... بحث پنجم: طبقات مردم در جامعه اسلامی به‌طور مطلوب (ایده‌آل) به حسب نیازها
- ۴۱۵..... بحث ششم: آیا جامعه بی طبقه امکان‌پذیر است؟
- ۴۱۶..... بحث هفتم: علت اساسی وجود طبقات در جامعه
- ۴۱۷..... بحث هشتم: اختلاف موقعیت‌های اجتماعی ناشی از نیازها، بلی ولی اختلاف طبقات به معنای تقسیم مردم جامعه به چپاولگر و مستمند یا گرگ و میش! نه هرگز
- ۴۱۷..... بحث نهم: به حکم ضرورت قاطعانه ملاک تقدم و ارزش یک انسان یا یک گروه در جامعه فقط تقوی است و بس، نه ثروت و مال و نه مقام و نه نژاد و نسبت
- ۴۱۸..... بحث دهم: اقسام طبقات در جامعه اسلامی آن‌چنان‌که باید
- ۴۲۲..... بحث یازدهم: تفسیر و تحقیق طبقات مردم جامعه اسلامی (نهادهای سازمانها) در فرمان مبارک
- ۴۲۳..... فصل یازدهم - تحقیق و بررسی هر یک از طبقات (نهادهای سازمانها)
- ۴۲۳..... ۱- کاتبان و مقام کاتب
- ۴۲۳..... بحث یکم: تحقیق و بررسی درباره کاتبان که در این فرمان مبارک با لفظ کُتَّاب آمده است
- ۴۲۷..... بحث دوم: شرایط کاتب
- ۴۲۹..... بحث سوم: زمامدار اسلامی باید در رأس هر امری از امور حکومت ریسی از کاتبان قرار بدهد
- ۴۳۰..... بحث چهارم: چگونگی طریق انتخاب کاتب از طرف زمامدار
- ۴۳۱..... بحث پنجم: عنوان مقام کاتب بر کدام مقام نظام‌های سیاسی امروزی تطبیق می‌گردد؟
- ۴۳۲..... ۲- وزراء و مقام وزارت
- ۴۳۲..... بحث یکم: وزراء و شرط وزارت
- ۴۳۴..... بحث دوم: آیا زمامدار اسلامی می‌تواند وزرای متعددی را برای کارهای وزارت نصب نماید؟
- ۴۳۵..... بحث سوم: وزراء در معرض مداحی و چاپلوسی به زمامدارانند
- ۴۳۶..... ۳- ارتش و مقام ارتشی
- ۴۳۶..... بحث یکم: ارتش نگهبان مردم و زینب زمامداران و موجب عزت دین و هموارکننده طرق امنیت است
- ۴۳۸..... بحث دوم: تا انسان‌ها به وسیله تربیت انبیای الهی گام به‌مسیر تکامل نگذارند، جنگ و کشتار از زندگانی آنان برچیده نخواهد شد
- ۴۳۹..... بحث سوم: صفات و شرایط اساسی ارتشیان
- ۴۴۵..... بحث چهارم: وظایف زمامدار درباره ارتشیان

۴۴۹	بحث پنجم: علل گرایش اکثریت مردم به شخصیت‌ها بیش از حق و حقیقت
۴۵۲	بحث ششم: ثمره تزکیه روحی و اخلاقی شخصیت‌ها و وابستگی‌شان به مقام شامخ ربوبی
۴۵۷	۴- قضاة و صفات ضروری قاضی و شروط قضاوت
۴۶۲	۵- عمال (کارگردانان حکومت به طور عام)
۴۶۳	وظایف عمده کارگزاران حکومت اسلامی و وظایف زمامدار درباره آنان
۴۶۸	۶- مالیات و اصول مربوط به آن
۴۷۲	۷ و ۸- بازرگانان و صنعت‌گران
۷۴۹	تکلیف بسیار با اهمیت زمامدار اسلامی درباره مردم نیازمند جامعه
۴۸۷	فصل دوازدهم - صلح و اهمیت آن
۴۹۱	موضوع یکم - جنگ و صلح از دیدگاه اسلام
۴۹۲	تحقیق در نظریه یکم که می‌گوید، جنگ در طبیعت انسان است
۴۹۵	بحث یکم: بررسی و انتقاد از نظریه دوم که «هراکلیتوس» و «هگل» و «نیچه» طرفداران آن می‌باشند
۴۹۸	بحث دوم: آیا می‌توان جنگ را عامل تحرک حیات معرفی نمود؟
۴۹۹	تحقیق در نظریه سوم که از مشاهده استمرار جنگ، انسان را مانند حیوانی جنگ‌گرا معرفی می‌نماید
۵۰۰	نظریه چهارم که بر مبنای دو بُعدی بودن انسان استوار است و ...
۵۰۵	پدیده جنگ با نظر به دو بُعد مادی و معنوی انسان
۵۱۱	بحث چهارم: زیر بنای پیکارهای مقدس تاریخ مبارزه جاودانی میان سودجویی و حقیقت‌گویی است
۵۱۵	موضوع دوم - منابع صلح‌گرایی در اسلام
۵۱۵	بحث یکم: آیات مربوط به صلح و صفا و سلم در قرآن مجید
۵۲۲	بحث دوم: منابع حدیثی صلح‌گرایی در اسلام
۵۲۳	بحث سوم: زمامدار اسلامی هرگز نباید آنقدر خوش گمان باشد که به مجرد برقرار شدن صلح از پلیدی و نابه‌کاری دشمن غفلت بورزد
۵۲۷	فصل سیزدهم - زمامدار اسلامی باید به معاهده‌ای که حتی با دشمنان می‌بندد کاملاً وفادار باشد
۵۲۸	بحث یکم: تعریف تعهد از نظر حقوق
۵۲۹	بحث دوم: تعهد از نظر اخلاقی و روانی
۵۳۱	فصل چهاردهم - تحلیل سخنان امیرالمؤمنین (ع) درباره قوانین و اصول مربوط به تعهد
۵۳۱	بحث یکم: پدیده همزیستی با جوامع بشر (اعم از اسلامی و غیر اسلامی) ضروری است
۵۳۴	بحث دوم: تعهد و احترام و ایفای آن از دیدگاه قرآن
۵۳۴	گروه یکم - مسئولیت درباره تعهد به طور عام، از آن جمله:
۵۳۵	گروه دوم - آیاتی است که لزوم وفای به عهد الهی را دستور می‌دهد، از آن جمله:
۵۳۵	گروه سوم - عهدی که خداوند بسته است از آن جمله:
۵۳۷	موضوع وفای به عهدی که خداوند متعال با پندگامان بسته است
۵۳۹	فهرست مآخذ و مدارک و اعلام و اشخاص

متفکری گفته است:

آن‌گاه که اسلام توسط وحی خداوند بر قلب پیامبرش محمد پا به عرصه وجود گذاشت، علی فرزند ابوطالب ده سال داشت، ولی آن‌گاه که او توسط شمشیر مسموم ابن ملجم پا از عرصه هستی بیرون کشید، اسلام هزار سال داشت.

وقتی در ابعاد این گفتار درنگ می‌کنیم، آن را با حقیقت مطابق می‌یابیم. علی تنها شمشیر اسلام نبود، بلکه فلسفه اسلام، منطق اسلام، عقلانیت اسلام و در یک کلام: حقیقتی بود که در قلب اسلام می‌تپید. او در همان حال که محصول اسلام بود، حاصل این دین بزرگ نیز بود. بنابراین، اگر بگوییم شمشیری که از غلاف واپس ماندگی و تحجر درآمد و وجود نازنین او را مورد اصابت قرار داد، گردن اسلام را هدف گرفته بود، ولی با وجود علی و حکمتی که سالیان سال از لبان او جوشیده بود، وقتی آن پیشاهنگ دنیا را می‌گذاشت و ابدیت را می‌گرفت، اسلام هزار سال داشت و بزرگ‌تر از خود و جهان می‌نمود.

علی علیه السلام زمانی راه بی‌بازگشت رفتنش را در پیش گرفت که با گفتارهای شگفت‌خویش، اسلام را به بلوغی آن سوی تکامل رهنمون شده بود. و چگونه چنین نباشد، در حالی که وقتی در صبحگاه بیست و یکم رمضان سال شصتم هجرت، سوار بر مرکب روح به لافق پر کشید، موضوعی نمانده بود، مگر این‌که آن را به درستی تعریف کرده و از نو بازسازی کرده بود: از انسان تا خدا، از حکمت تا حکومت، از عشق تا عقل، از دنیا تا جهان، از افسون تا فرهنگ و از علم تا عمل.

او بود که با نرم‌ترین گفتارها و مکررترین بیانات، حقیقت دنیا را افشاء کرد و برای نخستین بار جدایی میان «دنیا» و جهان را اعلام داشت که: همانا جهان به خدا مستند است و دنیا به انسان. او بود

که حکایت سیاست را به «حکمت سیاست» بدل کرد و عمر خویش را با تکاپوهای صمیمانه‌ای که در میدان‌های مختلف علم و ادب، عرفان و جهاد، نظم و حکمت، شهود و عقلانیت به عمل آورد، در راه این حکمت گذاشت و راه حق و باطل را از هم جدا کرد. این از آن رو بود که می‌گفت: ما شککتُ فی الحق مذأریتُهُ. او باطل را نمی‌شناخت، ولی حق را دیده بود؛ همان که آن را قُرس کامل ماه می‌دانست درون حوضِ عقل که هرگاه کسی به هر قصدی دست در آن فرو کند، از حق لبریز می‌شود و انسان آن‌گاه که از حق لبریز شود، حقیقت می‌یابد.

حق با اعظم کاروان معرفت بشری است: او پیش از زمان خویش به دنیا آمده بود. زمانِ علی، پس از علی فرا رسید و آن‌گاه که رسید، علی را نیافت، ولی گفتار او در زمین به سان الماسی که درون شن‌ها نمایان باشد، می‌درخشید و چنین بود که بشر به معنای بزرگ: «آتش نباشید، مثل آتش باشید که در شعلهٔ خویش پنهان است و تازمانی که روشنش نکرده‌اند، روشن نمی‌کند و گرمانمی‌بخشد»، پی برد. به مصداق این بیان، علی آتش نبود، مثل آتش بود که با وجود شعله‌ای که در خویش مخفی داشت، همواره منتظر دستی بود که جرقه‌ای آورده و خورشیدی را استخراج نموده و به ارمغان ببرد و این غایتِ عظمتِ یک انسان است: راه خداوند. و چنین است که اگر کسی بگوید حرارت و روشنایی، تنها کلمه‌ای از کلمات علی بود، سخن به گزاف نگفته است.

... در میان دست‌هایی که به سوی علی دراز شد؛ جرقه‌ای آورد و شمسی را به ارمغان برد، یک نام بیش از همهٔ نام‌ها می‌درخشد: مالک اشتر. مالک برای علی، همان بود که علی برای پیامبر اکرم. بی‌راه نبود که آن اقیانوس ناشناختهٔ خاکی، درخشان‌ترین و ژرف‌ترین موج وجودش را - که گفتار زرافشانس بود - با او در میان نهاد، در لفافهٔ قانونی که به اسمِ مصریان بود، ولی فراتر از زمین و زمان. این گفتار از آن روز تا به امروز، به سان مانده‌ای روحانی در وسطِ جهانِ فکر گشوده شد و بشریت به استفاده نشست، آن‌سان که ماهی به ترانه و دسته گلِ موج گوش می‌سپارد و به بشریت شاخهٔ شنا ارزانی می‌دارد. این گفتار، چیزی بیش از یک نامه نبود؛ نامه‌ای که با قلمِ عقل نوشته شد و با پیک عشق به جهان عرضه شد و با امضاء خون به تماشای خورشید نشست و اگر چنین نبود، امروز نمی‌توانستیم بگوییم:

در میان اشعه‌های خورشید، اشعه‌ای وجود دارد که «امید» نام دارد. هرگاه به خورشید چشم دوختید، از بی‌کرانگی اش - که تمثیلی از پیچیدگی رو به تزاید

زندگی است - به وحشت نیفتید، بلکه اشعه امید را بیابید و با او هم سخن شوید: و کدامین حقیقت بزرگ وجود دارد که نَسَب به علی نرساند؟

اما همین علی، آن‌گاه که «فاجعه» را کلمه‌ای در میان کلمات یافت، از سطح نازل حیات به سطح برتر حیات شتافت تا «مالک»‌ها بدانند بعد از علی چه تکلیفی در مقابل حیات دارند. مؤلف این کتاب واسطه‌ای است که از افق تازه حیات به دیرینگی مالک نگریسته است، با نامه‌ای که آن مرد، با استواری و صلابت بر دست گرفته و از معبر تاریخ به بشریت می‌نگرد و مخاطبانش را می‌جوید:

هان، ای آزادی دوستان و ای آزادی خواهان! هان، ای عدالت‌باوران و عدالت‌گویان! هان، ای بال‌هایی که به سمت رهایی گشوده می‌شوید! هان، ای عقل‌هایی که نشان عشق را می‌جوید! هر که باشید و هر چه بخواهید، همگی مشمول حیات هستید. به درستی که شما یک روح هستید و روح یک نیست، هزار است.

گوشه‌ای از پیام علی به بشریت، در طوماری که به اسم مالک اشتر رقم خورده، به جاودانگی سوسو می‌زند. این سوسو چنان است که نه فردی در کسوت ژنرال دوگل توانست از خضوع در برابر آن خویشتن‌داری کند و نه جمعی در کسوت سازمان ملل، ولی آیا این دو کسوت فرد و اجتماع، به مدیریت مطلوب علی راه خواهد یافت؟

اگر همگام با قلم، از کوچه پس‌کوچه‌های این کتاب عبور نموده و با مالک اشتر همراه شویم که در جستجوی بزرگی، دنبال علی علیه السلام به سمت بی‌کرانگی در حرکت است، هاله‌ای از نسیم کوی آن همام، در گذر از صبحگاه زندگی، در گوشته‌ها زمزمه‌ها خواهد کرد و از جمله این‌که: گوش کنید! زمین در آسمان است، ای زمینیان! زمین در آسمان است ای آسمانیان! آیا می‌شنوی فردا؟

موسس: شیخ نورالله علامه حبیبی

مقدمه

حمد و سپاس بی‌کران مرخدای را است که با حکمت و مشیت مبالغه ربوبی خود، جهان هستی را آفرید و آدم علیه السلام و فرزندان او را با استعدادهای بسیار با عظمت به عنوان خلفاء در روی زمین قرار داد، و با کاشتن بذره‌های معرفت جمیع حقایق را در درون آنان که خود در کتابش اعلام فرموده است:

****وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا****

«خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم فرمود»

او و فرزندان او را تکریم و تجلیل نمود، سپس برای به فعلیت رساندن آن استعدادها و بهره‌مندی از واقعیاتی که انسان‌ها بذره‌های معرفت آنها را در درون دارند، عقل سلیم و وجدان پاک از آرایش در نهاد آنان به ودیعت نهاد و با به تکاپو درآوردن آن دو از درون ذات و بعث انبیاء و رسولان و با به تلاش درآوردن آنان در عرصه برون ذات، راه را برای حرکت در مسیر حیات معقول به مقصد بارگاه ربوبی همواره و آماده ساخت.

درو و تحیت‌های بی‌پایان ما به ارواح مقدس همه انبیاء و مرسلین، مخصوصاً به ارواح پاک و با عظمت محمد مصطفی خاتم الانبیاء و المرسلین و ائمه معصومین علیهم السلام، که مشعل‌هایی فروزان در جاده تکامل اند و شایسته‌ترین واسطه بین خالق و مخلوقات اویند.

از آغاز زندگی اجتماعی انسان‌ها در روی زمین، اهمیت شناخت بُعد حیات جمعی آنان، برای صاحب‌نظران بدیهی و ضروری بوده و در همین مسیر گام‌هایی بسیار متنوع نیز برداشته شده است، به‌طور کلی می‌توانیم بگوییم: این صاحب‌نظران به سه گروه عمده تقسیم می‌شوند:

۱- گروهی که پیروی از انبیای عظام الهی داشته و هیچ راهی را جز راهی که آنان با استناد به وحی خداوندی پیش پای کاروانیان متمد بشری باز نموده‌اند و برای اصلاح حیات فردی و جمعی بشر شایسته است، صحیح نمی‌دانند.

۲- گروهی که درست در سمت متضاد گروه اول حرکت می‌کنند و گمان می‌کنند: هیچ راهی به‌عنوان راهی که خدا به وسیله انبیای خود به بشریت ارائه نموده است، وجود ندارد و این بشر است که باید حیات فردی و جمعی خود را تنظیم نماید.

۳- گروهی دیگر صاحب‌نظرانی هستند که خواه به واقعیت راه انبیاء الهی معتقد باشند یا نه،

مقداری از قوانین و اصولی را که مستند به مذهب است در تنظیم و ادارهٔ حیات بشری چه در قلمرو فردی و چه در قلمرو اجتماعی، مفید تشخیص داده و به ضمیمهٔ آراء و عقاید خود در قوانینی که برای ادارهٔ حیات اجتماعی بشر وضع می‌کنند مراعات نیم نمایند، اگر بشریت روی عقل و وجدان ارتباطات چهارگانهٔ خود را^(۱) به واسطهٔ انبیای راستین که مبلغان وحی خداوندی هستند، تنظیم می‌نمود هیچ تردیدی نیست که واقعاً می‌توانست در مسیر تکاملی خود گام بردارد و این همه تلفات جانی و جسمی و مالی و ارزشی نمی‌داد و هرگز حتی به یک درد از پنجاه درد بی‌درمان و مزمن که در مباحث آینده مشروحاً مورد بررسی قرار خواهد گرفت دچار نمی‌گشت، ولی همه می‌دانیم که گردانندگان ناآگاه و زورمدار جمعیت بشر و اکثریت اسفانگیز آدمیان، مغرورتر و ناآگاه‌تر از آنند که به عقب‌ماندگی و سقوط خویش در منجلاب تاریخ طبیعی حیوانی اعتراف کنند و راه خود را به سمت جادهٔ تکامل تغییر بدهند.

به هر حال، بشریت هر راهی را که برای حرکت خود برگزیند، و هر راهی را که به اجبار پیش پای او به گسترانند، با انعطافی که در طول قرون و اعصار از خود نشان داده است، زندگی کرده و خواهد کرد، ولی به شرط این‌که دو طرف انعطاف (پستی و عظمت) را به هیچ وجه مورد توجه قرار ندهد و به راه خود برود، یعنی کاری با این نداشته باشد که زندگی با انعطاف به پست‌ترین نقطهٔ سقوط حیوانی و بی‌هدفی و درندگی اشقیای تاریخ مانند: **چنگیز و تیمور لنگ** مشرق زمین و **نرون و آتیلا** مغرب زمین نوعی از زندگی است، و **حیات معقول** و **والای ابراهیمی** و **موسوی و عیسوی و محمدی و علوی** نیز نوعی از زندگی است. یعنی زندگی با کثافت و شفاوتی که حاضر است همهٔ انسان‌ها را با یک ضربهٔ شمشیر از پای درآورد، تا به ناچیزترین لذت زودگذر خودنائل گردد! زندگی نامیده می‌شود، و زندگی با نیت و هدف‌گیری احیای همهٔ انسان‌ها مانند احیای اجزای شخصیت خود نیز یک زندگی است.

این حیات دوم است که ردیف انبیاء و مرسلین و امیر المؤمنین علیه السلام برای بشریت تبلیغ کرده و در راه تحقق بخشیدن به آن از هیچ گونه فداکاری و گذشت از مزایای زندگی خود دریغ ننموده‌اند.

این کتاب که در حکمت سیاسی اسلام نوشته می‌شود، تفسیری است بر فرمان مبارک

(۱) - ارتباط انسان با خویشتن، ۲- ارتباط انسان با خدا، ۳- ارتباط انسان با جهان هستی، ۴- ارتباط انسان با هم‌نوع خود.

امیرالمؤمنین **علی بن ابیطالب** علیه السلام که آن ار وضع و تنظیم فرموده و برای اداره جامعه مصر به **مالک بن الحارث الاشتر** سپرده است که دقیقاً آن را اجرا نماید، و همان گونه که در مباحث آینده خواهیم دید محتویات این فرمان مبارک اختصاصی به جامعه مصر در آن دوران ندارد، بلکه بدان جهت که موضوع مدیریت در این فرمان انسان با تمامی استعدادها و امکانات و ابعادی است که در هر دو حوزه فردی و جمعی و در هر دو منطقه «آنچنان که هست» و «آنچنان که» مطرح است، لذا به طور جمعی می توان گفت: فرمان مبارک طرق مدیریت همه انسان ها را در همه شرایط و موقعیت ها و همه دوران ها ارائه می نماید.

مالک اشتر از میان یاران امیرالمؤمنین علیه السلام شایسته ترین فرد برای درک و اجرای این فرمان مبارک بوده است، و چنان که در مباحث آینده خواهیم دید: امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به او را با خود، مثل نسبت خود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده است.

اگر چه مالک در سر راه به طرف مصرف به وسیله عمال خود باخته جنگیزهای دوراننش مسموم می شود و رخت از این دنیا برمی بندد، ولی فرمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر مبنای شایستگی وی برای اجرای آن صادر فرموده است، برای ابد پایدار می ماند و به قول آن مرد آگاه:

تا امیران را نماید راه و حکم	زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم
تا بیاراید به هر تن جامه ای	تا نویسد او به هر کس نامه ای
تا دهد نخل خلافت را ثمر	تا امیری را دهد جان دگر

آری، داستان غم انگیز بشر چنین بوده است که هر وقت انسان های بزرگی چه از گروه مقدس انبیای عظام و چه از شخصیت های رشد یافته بشری برای ترقی دادن بشر از تاریخ طبیعی حیوانی به تاریخ تکاملی انسانی قیام نموده و حرکت کرده اند، قدرت پرستانی خودکامه و لذت پرستانی بی خیر از خدا و انسانیت، سر راه آنان را گرفته، با کمال وقاحت، از تکاپوی آن صاحبان رسالت و تعهد والا جلوگیری کرده اند، غافل از آن که خداوند سبحان همواره با حکمت و مشیت بالغه خود مشعل هایی فروزان برای روشن ساختن جاده رشد و کمال نصب فرموده و جویندگان حقیقی هدف والای حیات را در قلمرو فردی و اجتماعی در تاریکی رها نخواهد ساخت تا آن گاه که وعده ربوبی او **«أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ»**^(۱)، «قطعی است که زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد»، فرارسد.

متن فرمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به مالک اشتر نخعی
وقتی که او را به مصر و اطراف آن والی ساخت.

٥٣ - ومن کتاب له عليه السلام

- ﴿١﴾ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ، حِينَ وُلِّاهُ
مِصْرَ: حِبَايَةَ خَرَاجِهَا، وَجِهَادَ عَدُوِّهَا، وَأَسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا، وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا.
- ﴿٢﴾ أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَإِيتَارِ طَاعَتِهِ، وَأَتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ: مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ، الَّتِي لَا يَسْعُدُ
أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا، وَلَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا، وَأَنْ يَنْصَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ
وَلِسَانِهِ؛ فَإِنَّهُ، جَلَّ أَسْمُهُ، قَدْ تَكْفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ.
- ﴿٣﴾ وَأَمَرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ، إِلَّا مَا
رَحِمَ اللَّهُ.
- ﴿٤﴾ ثُمَّ أَعْلَمَ يَا مَالِكُ، أَنَّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُورٌ قَبْلَكَ، مِنْ عَدْلِ وَجُورٍ، وَأَنَّ
النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ، وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ
تَقُولُ فِيهِمْ.
- ﴿٥﴾ وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ، فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ
ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ، فَمَا لِكَ هَوَاكَ، وَشَحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشَّحَّ بِالنَّفْسِ [الأنفس] [
الأنصاف] مِنْهَا فَيَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ.
- ﴿٦﴾ وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا
[ضاربا] تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ.
- ﴿٧﴾ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الرِّزْلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْلُ، وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ

وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ، فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَوَلَّكَ! وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ.

﴿٨﴾ وَلَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدُلُّكَ بِنِقْمَتِهِ، وَلَا غِيَّ بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ. وَلَا تَتَدَمَّنَّ عَلَى عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ، وَلَا تُسْرِ عَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنُودِحَةً.

﴿٩﴾ وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأَطَاعُ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْبِ.

﴿١٠﴾ وَإِذَا أَخَذْتَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُهْبَةً أَوْ مَحِيلَةً، فَانظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ، وَفُؤَادِيهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ، وَيَكْفُفُ عَنْكَ مِنْ غَرِبِكَ، وَيَبْقِي إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ!

﴿١١﴾ إِيَّاكَ وَمُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عِظَمَتِهِ، وَالتَّشْبِيهَ بِهِ فِي جَبَرُوتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ، وَيَهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ.

﴿١٢﴾ أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ، وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ! وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصَمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَذْخَصَ حُجَّتَهُ، وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ.

﴿١٣﴾ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَّدِينَ [المظلومين]، وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ.

﴿١٤﴾ وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعْمُهَا فِي الْعَدْلِ، وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ، وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُعْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ.

﴿١٥﴾ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَنْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَوْوَنَةً فِي الرَّخَاءِ، وَأَقَلَّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ، وَأَكْرَهَ لِلْإِنْصَافِ، وَأَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ، وَأَقَلَّ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ، وَأَبْطَأَ عُدْرًا عِنْدَ الْمَنِّعِ، وَأَضْعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مُلِيَّاتِ الدَّهْرِ مِنَ أَهْلِ الْخَاصَّةِ.

﴿١٦﴾ وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ، وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَالْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ؛ فَلْيَكُنْ صِعُوكَ لَهُمْ، وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ.

﴿١٧﴾ وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ، وَأَشْنَاهُمْ عِنْدَكَ، أَطْلَبُهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا، أَلْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ.

﴿١٨﴾ وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ، فَاسْتُرِ الْعُورَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سِتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ. أَطْلِقِ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حَقْدٍ، وَأَقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وَتْرٍ، وَتَغَابَ عَن كُلِّ مَا لَا يَبْصَحُ لَكَ، وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ، فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ، وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ.

﴿١٩﴾ وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَسُورَتِكَ بَحِيلًا يَغْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ، وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ، وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّهَ بِالْجُورِ، فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجَبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ سَتَى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ.

﴿٢٠﴾ إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزَيْرًا، وَمَنْ شَرَكَهُمْ فِي الْآثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بِطَانَةً، فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأُمَّةِ [الأئمة]، وَإِخْوَانُ الظُّلْمَةِ، وَأَنْتَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَنَفَادِهِمْ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَأُوزَارِهِمْ وَأَثَامِهِمْ، مِمَّنْ لَمْ يِعَاوُنْ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ، وَلَا آثِمًا عَلَى إِثْمِهِ؛

﴿٢١﴾ أَوْلَيْكَ أَخْفُ عَيْنِكَ مَوُونَةٌ، وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةٌ، وَأَحْفَى عَلَيْكَ عَطْفًا، وَأَقْلَلُ لِعَيْرِكَ الْإِفَاءَ، فَاتَّخِذْ أَوْلِيَّكَ خَاصَّةً لِحَلَوَاتِكَ وَحَفَلَاتِكَ، ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَفْوَهُهُمْ بِمَرِّ الْحَقِّ لَكَ، وَأَقْلَلَهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ بِمُكَرِهٍ اللَّهِ لِأَوْلِيَائِهِ، وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ.

﴿٢٢﴾ وَالصَّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصَّدْقِ؛ ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلَى الْآلِ يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأَطْرَاءِ تُحْدِثُ الزُّهْمَ، وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ [العرة].

﴿٢٣﴾ وَلَا يَكُونَنَّ أَحْسَنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمِثْلِهِ سَوَاءً، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ؛ وَالزِّمُّ كَلَامٌ مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ.

﴿٢٤﴾ وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ يَأْدَعِي إِلَى حُسْنِ ظَنِّ رَاحِ بَرِّعَيْتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيفِهِ أَلْمُؤَنَاتِ عَلَيْهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ .

﴿٢٥﴾ فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا طَوِيلًا. وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ.

﴿٢٦﴾ وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ. وَلَا تُحَدِّثَنَّ سُنَّةَ تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السَّنَةِ، فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَهَا، وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.

﴿٢٧﴾ وَ أَكْثَرُ مَدَارِسَةِ الْعُلَمَاءِ، وَمُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ، فِي تَنْبِيهِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِإِلَادِكَ، وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ .

﴿٢٨﴾ وَأَعْلَمُ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ: فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَمِنْهَا كِتَابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْأَنْصَافِ وَالرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْحَرْبِ وَالْخِرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذَّمِّ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِنَةِ، وَكُلٌّ قَدْ سَمَّى اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَى حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مُحْفُوظًا .

﴿٢٩﴾ فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَرَبِيبُ الْوَلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسَبِيلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخِرَاجِ الَّذِي يَقْوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

﴿٣٠﴾ ثُمَّ لَا قِوَامَ لَهُذَيْنِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكِتَابِ، لِمَا يُحْكَمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيُجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا. وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ، فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَيُقِيمُونَ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنْ

التَّرَفُّقِي بِيَدَيْهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقٌ غَيْرِهِمْ .

﴿٣١﴾ ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ . وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ ، وَلِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُضْلِحُهُ ، وَلَيْسَ يُخْرِجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَةِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ ، وَتَوَطُّبِنِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ ، وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ تَقَلَّ . قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلَا مَمْلُوكٍ ، وَأَنْفَاهُمْ جَنِيًّا ، وَأَفْضَالَهُمْ حِلْمًا يَمُنُّ بِبُطْيَةِ عَنِ الْغَضَبِ ، وَيَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُذْرِ ، وَيَزَافُ بِالضُّعْفَاءِ ، وَيُنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ ، وَمِمَّنْ لَا يُبِيرُهُ الْعُنْفُ ، وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضُّعْفُ .

﴿٣٢﴾ ثُمَّ الْأَصْقَى بَدْوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ ، وَأَهْلِي الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ ، وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ؛ ثُمَّ أَهْلِي التَّجْدَةِ وَالشُّجَاعَةِ ، وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاخَةِ ؛ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ ، وَشُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ .

﴿٣٣﴾ ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدَيْهِمَا ، وَلَا يَتَفَاقَنَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ ، وَلَا تَحْقِرَنَّ لَطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ ؛ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَدْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ .

﴿٣٤﴾ وَلَا تَدَعُ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالَاً عَلَى جَسِيمِهَا ، فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعاً يَنْتَفِعُونَ بِهِ ، وَلِلْجَسِيمِ مَوْضِعاً لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهُ .

﴿٣٥﴾ وَلْيَكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مِنْ وِاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ ، وَأَفْضَلُ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسَعُهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ ، حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ ؛ فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يُعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ ، وَإِنْ أَفْضَلَ قُرَّةَ عَيْنِ الْوَالِدَةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ ، وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ .

﴿٣٦﴾ وَإِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ ، وَلَا تَصِحُّ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَيْطَرِهِمْ عَلَى وِلَاةِ الْأُمُورِ ، وَقِلَّةِ اسْتِنْفَالِ دَوْلِهِمْ ، وَتَرْكِ اسْتِنْبَاطِ انْقِطَاعِ مَدَّتِهِمْ ، فَافْسَحْ فِي أَمَانِهِمْ ، وَوَاصِلْ فِي حُسْنِ التَّنَائِي عَلَيْهِمْ ، وَتَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذَوُ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ ؛ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْرُ الشُّجَاعِ ، وَتُحْرَضُ النَّاكِلِ ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

﴿٣٧﴾ ثُمَّ أَعْرِفْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَى، وَلَا تَضْمَنْ بِلَاءَ أَمْرٍ إِلَى غَيْرِهِ، وَلَا تُقْصِرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بِلَائِهِ، وَلَا يَدْعُونَكَ شَرَفَ أَمْرٍ إِلَى أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بِلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا، وَلَا ضَعْفَ أَمْرٍ إِلَى أَنْ تَسْتَضْعِرَ مِنْ بِلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا.

﴿٣٨﴾ وَأَزِدْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ، وَيَسْتَبِيهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ؛ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِزْشَادَهُمْ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُضِيهِ الْأَمْرَ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ فَالرَّدُّ إِلَى اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمَفْرَقَةِ.

﴿٣٩﴾ ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ، مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورَ، وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومَ، وَلَا يَبْأَدَى فِي الرِّزَالَةِ وَلَا يُخْصِرُ مِنَ الْوَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ، وَلَا يَكْتَنِي بِأَذَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ؛ وَأَوْقِفْهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ.

﴿٤٠﴾ وَآخِذْهُمْ بِالْحُجَجِ، وَأَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمِرَاجِعِ الْخُصْمِ، وَأَضْبِرْهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ، وَأَضْرَمْهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ، مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءً، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءً، وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ. ثُمَّ أَكْثَرُ تَعَاهُدٍ [تَعَاهُدٍ] قَضَائِهِ، وَأَفْسَحُ لَهُ فِي الْبَدَلِ مَا يُرِيْلُ عِلَّتَهُ، وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ.

﴿٤١﴾ وَأَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ، لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَابَ [اغْتِيَابِ] الرَّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ. فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا، فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ، يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى، وَتَطْلُبُ بِهِ الدُّنْيَا.

﴿٤٢﴾ ثُمَّ أَنْظِرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِيَارًا [اخْتِيَارًا]، وَلَا تُؤَلِّمُ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْحِيَانَةِ.

﴿٤٣﴾ وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ [النَّصِيحَةِ] وَالْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْأِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا، وَأَصْحُ أَعْرَاضًا [أَعْرَاضًا]، وَأَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا [اسْرَافًا].

﴿٤٤﴾ وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا. ثُمَّ أَسْبَغَ عَلَيْهِمُ الْأَزْرَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِضْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغَىءٌ لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمَّوْا أَمَانَتَكَ.

﴿٤٥﴾ ثُمَّ تَفَقَّدُوا أَعْمَالَهُمْ، وَأَبْعَثَ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصُّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السَّمْرِ لِأُمُورِهِمْ حَدُوءٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرُّفُقِ بِالرَّعِيَّةِ.

﴿٤٦﴾ وَتَحَفَّظُوا مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنَّ أَحَدًا مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ، أَكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَسَطَّطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ [يديه]، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَّمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التَّهْمَةِ.

﴿٤٧﴾ وَتَفَقَّدُوا أَمْرَ الْخِرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ، وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ، لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخِرَاجِ وَأَهْلِهِ.

﴿٤٨﴾ وَلَيْكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَتْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخِرَاجِ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ؛ وَمَنْ طَلَبَ الْخِرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا.

﴿٤٩﴾ فَإِنَّ شَكْوَا تِقْلًا أَوْ عِلَّةً، أَوْ انْقِطَاعَ شَرْبٍ أَوْ بَالَةٍ، أَوْ إِحَالَةَ أَرْضٍ أَعْتَمَرَهَا غَرَقٌ، أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ، خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرَجَّوْا أَنْ يَصْلِحَ بِهِ أَمْرُهُمْ؛ وَلَا يَنْقَلِنَ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمَوُونََةَ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ دُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ، وَتَرْزِيَيْنَ وَلَا يَتِيكَ، مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنُ تَنَاوُلِهِمْ [نسياتهم]، وَتَبَجُّجِكَ بِاسْتِنْفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ، مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَالِكَ لَهُمْ، وَالثَّقَّةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقِكَ بِهِمْ.

﴿٥٠﴾ فَرُبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ احْتِمَالُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ؛ فَإِنَّ الْعُمَرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ، وَإِنَّمَا يُؤْتِي خَرَابَ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَارِ أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا يُعَوِّرُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَقَلْبِهِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ.

﴿٥١﴾ ثُمَّ أَنْظُرْ فِي حَالِ كِتَابِكَ، فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ، وَأَخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَأَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِرُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُنْطِرُهُ الْكِرَامَةُ، فَيَجْتَرِيءُ بِهَا عَلَيْكَ فِي

خِلَافٍ لَكَ مِحْضَرَةٌ مَلًا .

﴿٥٢﴾ وَلَا تَقْضُرْ بِهِ الْغَفْلَةَ عَنِ إِيرَادِ مَكَاتِبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ، وَإِضْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنكَ، فِيمَا يَأْخُذُكَ وَيُعْطِي مِنْكَ، وَلَا يُضْعِفُ عَقْدًا أَعْتَقَدَهُ لَكَ، وَلَا يَعْجِزُ عَنِ إِطْلَاقِ مَا عَقَدَ عَلَيْكَ، وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ يَقْدِرُ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلًا. ثُمَّ لَا يَكُنْ أَحْتِيَارَكَ إِبَاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّفُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوَلَاةِ بِتَصْنُوعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ.

﴿٥٣﴾ وَلَكِنْ أَحْتَرِزْهُمْ بِمَا وُلُوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَرًا، وَأَعْرِفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهًا، فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِدُنِّ أَمْرُهُ. وَأَجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ، لَا يَفْهَرُهُ كَبِيرُهَا، وَلَا يَنْشَتُّ عَلَيْهِ كَبِيرُهَا، وَمَهْمَا كَانَ فِي كِتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ الزَّمَانَةَ.

﴿٥٤﴾ ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْرًا: الْمَقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِّبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمُرَافِقِ، وَجَلَابِهَا مِنَ الْمُبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِي بَرِّكَ وَحَرِّكَ، وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَمِمْ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا يَجْتَرِوْنَ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بِأَيْقُنَتَهُ، وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتَهُ. وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِمِحْضَرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ.

﴿٥٥﴾ وَأَعْلَمْ -مَعَ ذَلِكَ- أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا، وَشُحًّا قَبِيحًا، وَأَحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَكُّمًا فِي الْبَيْعَاتِ، وَذَلِكَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوَلَاةِ. فَامْنَعْ مِنَ الْأَحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنَعَ مِنْهُ.

﴿٥٦﴾ وَلْيَكُنِ الْبَيْعُ بَيْعًا سَمْحًا: بِمَوَازِينِ عَدْلِ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِبَاهُ فَتَكَلَّمْ بِهِ، وَعَاقِبْهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.

﴿٥٧﴾ ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى، فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا، وَأَحْفَظَ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَأَجْعَلْ لَهُمْ

قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ.

﴿٥٨﴾ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَذْنَى، وَكُلُّ قَدِ اسْتُرْعِيَتْ حَقُّهُ؛ فَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ [نظر]، فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافِهَ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرِ أَلَيْسَ. فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصْعِرْ خَدَّكَ لَهُمْ.

﴿٥٩﴾ وَتَفَقَّدَ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَفْتَحِمُهُ الْعُيُونُ، وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ؛ فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ بِقَتِكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَاضُعِ، فَلْيَرَفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ، ثُمَّ أَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ.

﴿٦٠﴾ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَكُلُّ فَاغْزِرٍ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ. وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَمِّمْ وَذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ، وَلَا يَنْصَبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ، وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ تَقِيلاً، وَالْحَقُّ كُلُّهُ تَقِيلاً؛ وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ.

﴿٦١﴾ وَأَجْعَلْ لِدَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تَفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجَلِّسْ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتُعَدَّ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ، حَتَّى يَكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِنِّعٍ.

﴿٦٢﴾ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنْ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعِنِّعٍ».

﴿٦٣﴾ ثُمَّ أَحْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَخَعْ عَنْهُمْ الضِّيقَ وَالْأَنْفَ يَنْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطِ مَا أُعْطِيتَ هَنِيئًا، وَأَمْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ!

﴿٦٤﴾ ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا: مِنْهَا إِجَابَةُ عَمَّا لَكَ بِمَا يَعْبَأُ عَنْهُ كُتَّابُكَ، وَمِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وَرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَخْرُجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ.

﴿٦٥﴾ وَأَمِضْ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ. وَأَجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ، وَأَجْزَلِ تِلْكَ الْأَقْسَامِ، وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ، وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ.

﴿٦٦﴾ وَلْيَكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُحْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ: إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ، فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ، وَوَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنقُوصٍ، بِالْغَاثِ مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ.

﴿٦٧﴾ وَإِذَا قُتَّتْ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ، فَلَا تَكُونَنَّ مُتَفَرِّغًا وَلَا مُضَيِّعًا، فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ أَلْعَلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ. وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمِينِ كَيْفَ أَصَلِّي بِهِمْ؟ فَقَالَ: «صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أضعفهم، وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا».

﴿٦٨﴾ وَأَمَّا بَعْدُ، فَلَا تَطْوُلَنَّ أَحْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ أَحْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الصِّيقِ، وَقَلَّةُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ؛ وَالْأَحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَفْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا أَحْتِجَبُوا دُونَهُ فَيَضَعُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَيَفْحُحُ الْحَسَنُ، وَيَجْسُنُ الْفَاسِقُ، وَيُسَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ.

﴿٦٩﴾ وَإِنَّمَا الْوَالِي يَشْرُءُ مَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرِفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكُذْبِ، وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا أَمْرٌ وَسَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَدْلِ فِي الْحَقِّ، فَفِيمَ أَحْتِجَابِكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ، أَوْ فِعْلٍ كَرِيمٍ تُسَدِّدِيهِ.

﴿٧٠﴾ أَوْ مُبْتَلَى بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا مِنْ بَدْلِكَ! مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مَوْوَنَةَ فِيهِ عَلَيْكَ، مِنْ شِكَاةٍ مَظْلَمَةٍ، أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ.

﴿٧١﴾ ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً، فِيهِمْ أَشْتِئْنَاؤُ وَتَطَاؤُلٌ، وَقَلَّةُ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ، فَاحْسِبْ مَا دَاةُ [مَوْوَنَةٌ] أَوْلَيْكَ يَقْطَعُ أَسْبَابَ تِلْكَ الْأَحْوَالِ.

﴿٧٢﴾ وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَتِكَ قَطِيعَةً، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ، تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ، يَجْمَلُونَ مَوْوَنَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونَنَّ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

﴿٧٣﴾ وَالرِّمُّ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ [خَوَاصِّكَ] حَيْثُ وَقَعَ، وَأَبْتَعِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَنْثَلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مُحْمُودَةٌ.

﴿٧٤﴾ وَإِنْ ظَنَنْتِ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُدْرِكَ، وَأَعْدِلِ [واعزِل] عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَرِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ، وَإِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيهِمْ عَلَى الْحَقِّ.

﴿٧٥﴾ وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضَىٌّ، فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً لِمُحَنِّدِكَ، وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ، وَلَكِنَّ الْحَدَرَ كُلَّ الْحَدَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخَذَّ بِالْحَزَمِ، وَأَتَّهَمَ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ.

﴿٧٦﴾ وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدَةً، أَوْ الْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً، فَحُطُّ عَهْدِكَ بِالْوَفَاءِ، وَأَرَعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَأَجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَتْ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ أَجْتِمَاعًا، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَانِهِمْ، وَتَسْتِثْنَى آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ.

﴿٧٧﴾ وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمَشْرُكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَدْرِ؛ فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ، وَلَا تَحْيِسَنَّ [تَحْسِنَنَّ] بَعْدَكَ، وَلَا تَخْتَلِقَنَّ عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِيءُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ.

﴿٧٨﴾ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَحَرِيمًا يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ، وَيَسْتَنْفِضُونَ إِلَى جِوَارِهِ؛ فَلَا إِدْغَالَ وَلَا مُدَالَسَةَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ، وَلَا تَعْقِدْ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَالَ، وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لِحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوَثُّقَةِ.

﴿٧٩﴾ وَلَا يَدْعُونَكَ ضَيْقُ أَمْرِ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ، إِلَى طَلَبِ أَنْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَيْقِ أَمْرِ تَرْجُو أَنْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ، خَيْرٌ مِنْ عَدْرِ تَخَافُ تَبَعْتَهُ، وَأَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلِبَةٌ، لَا تَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ.

﴿٨٠﴾ إِيَّاكَ وَالِدَّمَاءَ وَسَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَذَنُّ لِنِقْمَةٍ، وَلَا أَكْبَرُ لَتَبِيعَةٍ، وَلَا أَحْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ، وَأَنْتِقِطَاعِ مُدَّةٍ، مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا.

﴿٨١﴾ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِيٌّ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ، فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدَّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَلَا تُقَوِّينَنَّ سُلْطَانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا بَعْضُهُ وَبُوهِنُهُ، بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ.

﴿۸۲﴾ وَلَا عُدْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْأَعْمَدِ لِأَنَّ فِيهِ قَوْدَ الْبَدَنِ .

﴿۸۳﴾ وَإِنْ ابْتُلِيتَ بِخَطَاٍ وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ ؛ فَإِنَّ فِي الْوَكْرَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةٌ ، فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَحْوَةَ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ .

﴿۸۴﴾ وَإِيَّاكَ وَالْأَعْجَابَ بِنَفْسِكَ ، وَالثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْأِطْرَاءِ ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْتَى فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ .

﴿۸۵﴾ وَإِيَّاكَ وَالْمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ ، أَوْ التَّرْيِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ ، أَوْ أَنْ تَعْدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ ، فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ ، وَالتَّرْيِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ ، وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَالتَّائِسَ . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ كَفَّ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴾ .

﴿۸۶﴾ وَإِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا ، أَوْ التَّسْقُطَ [التسناقط - التثبُّط] فِيهَا عِنْدَ امْتِكَانِهَا ، أَوْ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ ، أَوْ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ . فَضَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ ، وَأَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ .

﴿۸۷﴾ وَإِيَّاكَ وَالْإِسْتِثْنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَسْوَةٌ ، وَالتَّعَابِي عَمَّا تُعْنَى بِهِ بِمَا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ ، فَإِنَّهُ مَا خُوذُ مِنْكَ لِغَيْرِكَ . وَعَمَّا قَلِيلٍ تَنَكَّشِفُ عَنْكَ أَعْظِيَةُ الْأُمُورِ ، وَيُنْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ . أَمْلِكْ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ ، وَسُورَةَ حَدِّكَ ، وَسَطْوَةَ يَدِكَ ، وَعَرَبَ لِسَانِكَ .

﴿۸۸﴾ وَأَحْتَرِسْ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ ، وَتَأْخِيرِ السَّطْوَةِ ، حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبَكَ فَتَمْلِكَ الْأَخْيَارَ ؛ وَلَنْ تُحْكَمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ .

﴿۸۹﴾ وَالْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ ، أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنا ﷺ أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ بِمَا عَمِلْنَا بِهِ فِيهَا ، وَتَحْتَمِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَاهَدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا ، وَأَسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ ، لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسْرِعِ نَفْسِكَ إِلَى هَوَاهَا .

﴿۹۰﴾ وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ ، أَنْ يُوقِفَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ

رِضَاهُ مِنَ الْأَقَامَةِ عَلَى الْعُدْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَى خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ، وَجَمِيلِ الْأَثَرِ فِي
الْبِلَادِ، وَتَمَامِ النُّعْمَةِ، وَتَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ، وَأَنْ يُخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ، ﴿إِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ﴾ [راغبون]. وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَسَلَامَ تَسْلِيمٍ كَثِيرًا،
وَالسَّلَامُ.

۵۳ - نامه‌ای است از آن حضرت علیه السلام

به «مالک اشتر نخعی» نوشت، هنگامی که او را والی مصر و اطراف آن ساخت.

آن زمانی بود که وضع سیاسی «محمد بن ابی بکر» که امیر مصر بود، به اختلال کشیده شده بود و این طولانی‌ترین عهدنامه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته و جامع‌ترین آن‌ها از نظر امتیازاتی که داراست.

﴿۱﴾ این است فرمانی که بنده خدا علی امیرمؤمنان به مالک بن الحارث اشتر برای اداره کشور مصر صادر می‌نماید، و برای اجرای کامل آن از او تعهد می‌گیرد. اهداف این فرمان و اجرای آن، عبارت است از: وصول مالیات از آن کشور، و جهاد با دشمنان، و اصلاح مردم، و آبادسازی شهرهای آن.

﴿۲﴾ دستور می‌دهد او را به تقوای الهی و تقدیم اطاعت خداوندی بر همه چیز، و پیروی از آن فرایض و سنت‌هایی که خداوند سبحان در کتاب خود به آن‌ها دستور داده است، و هیچ کس نمی‌تواند [در این زندگی و در سرای آخروی] به سعادت نایل آید، جز این‌که از آن فرایض و سنت‌ها پیروی کند، و هیچ کس سقوط در شقاوت نکند، جز با انکار و ضایع کردن آن‌ها. [و دستور می‌دهد] خداوند سبحان را با قلب و دست و زبانش یاری نماید، زیرا خداوند بزرگ به عهده گرفته است یاری کسی را که او را یاری کند، و عزیز داشتن کسی را که او را عزیز بدارد.

﴿۳﴾ [و دستور می‌دهد] که نفس خود را از شهوت‌ها بشکند، و از طغیان‌ها بازدارد، زیرا نفس آدمی شدیداً به بدی وادار می‌کند، جز آن‌که خدا رحم کند.

﴿۴﴾ سپس بدان: ای مالک! من تو را به شهرهایی می‌فرستم که پیش از تو حکومت‌هایی که برخی از آنان عادل و بعضی دیگر ستمکار بودند، در آن‌ها به جریان افتاده، و قطعی است مردم در همه امور و شئون تو همان‌گونه نظاره خواهند داشت که تو در امور و شئون حکام گذشته نظاره می‌کردی، و درباره تو همان را خواهند گفت که تو خود درباره آنان می‌گفتی.

﴿۵﴾ مالک! جز این نیست که خداوند متعال برای شناخت مردان صالح، حقایق را بر زبان‌های بندگان به جریان می‌اندازد. محبوب‌ترین ذخیره را برای خود، عمل صالح قرار بده. پس مالک هوایت باش، و نفست را از اقدام به آن‌چه برای تو حلال نیست، به شدت بازدار، زیرا انصاف و عدالت درباره نفس، جلوگیری جدی از اقدام نفس است در هر چه که بخواهد یا

نخواهد.

﴿۶﴾ مالکا! رحمت و محبت و لطف بر مردم جامعه را به قلبت بفهمان، [به گونه‌ای که آن را دریافت کند، نه این که در حدّ یک تصوّر ذهنی بماند]. و برای آنان دژنده‌ای خونخوار مباش که خوردن آنان را غنیمت بشماری، زیرا مردم بر دو صنفند: یا برادرِ دینی تو هستند، یا نظیر تو در خلقت (هم‌نوع تو).

﴿۷﴾ لغزش‌ها از آنان سر می‌زند، و خطاها بر آنان روی می‌آورد، و از روی عمد یا خطا دچار تجاوز می‌شوند. مردم را از بخشش و چشم‌پوشی‌های خود، چنان بهره‌ور ساز که دوست داری مثل آن را خدا برای تو عطا فرماید، زیرا مقام تو بالاتر از آن مردم است و مقام زمامدار تو بالاتر از تو، و خداوند فراتر از زمامدار توست، و خداوند کفایت امور مردم را از تو خواسته، و تو را به وسیلهٔ آنان آزمایش کرده است.

﴿۸﴾ مالکا! هرگز نفس خود را برای محاربه با خدا رویاروی مساز، زیرا تو تابِ انتقام او را نداری، و از عفو و رحمت او بی‌نیاز نیستی، و از هر عفوی که کرده‌ای، هرگز نادم مباش، و به هر کیفیری که داده‌ای، هرگز مباحث مکن، و تا زمانی که راهی برای گریز داشته باشی، به غضب و پرخاش مشتتاب.

﴿۹﴾ و هرگز مگو: من به مقام فرماندهی نصب شده‌ام، فرمان می‌دهم و باید اطاعت شوم، زیرا این تلقینِ نابکارانه، وارد کردن فساد در قلب است، و عامل سستی و تزلزل در دین، و نزدیک شدن به دگرگونی‌ها.

﴿۱۰﴾ و در آن هنگام که با توجه به مقام بالای خود، هیبت و تکبری در خود احساس کردی، [زود] عظمتِ مُلکِ خداوندی را به یاد بیاور که برتر و فراتر از توست، و بنگر و متوجه باش بر قدرت و سلطهٔ خداوندی بر ناتوانی‌هایی که دربارهٔ نفسِ خود داری. این توجه و نگرش است که سرکشی و تمرد را از تو می‌گیرد، و تندی تو را فرو می‌نشانند، و آن عقل را که از مغزت بیرون رفته بود، به تو بازمی‌گرداند.

﴿۱۱﴾ مالکا! به شدت بیرهیز از این که در صدد برابری با عظمتِ خداوندی برآیی، و خود را در جبروت ربوبی با خداوند متعال همانند بینی، زیرا خداوند هر جتاری را ذلیل، و هر متکبری را پست و خوار می‌سازد.

﴿۱۲﴾ مالکا! بین خدا و مردم از یک طرف و نفس و دودمان و هر کسی از رعیت که هوایی از او